

نکاتی در باره تاریخ‌نویسی انقلاب به مثابه یک پروژه اطلاعاتی-امنیتی*

مقدمه ضروری

نظام ولایت مطلقه فقیه مثل هر امر باطل دیگری برای تداوم زور و ستم، از انواع حيله‌ها و فریبکاری‌های قدیمی و جدید استفاده می‌کند. در دوران قدیم اشخاص فراوانی بودند که بی هیچ شرمی، به صورت حرفه‌ای، بفرموده و اغلب به طمع مال و منال دنیا ذهن و قلم و فرصت خود را تقدیم قدرتمداران و تاج و تخت داران کرده و برای آنها مطابق فرموده‌های عالیجنابان تاریخ می‌نگاشتند. اما با ورود به عصر انفجار اطلاعات و باز شدن فضاهای تحقیق بر همگان، در ابتدا به نظر می‌رسید این وسوسه قدرت و ثروت تقلیل خواهد یافت زیرا در جهانی که حالت آینه وار پیدا کرده، امکان سرپوش نهادن بر حقایق سخت‌تر شده است. ولی تازگی‌ها با تشکیل ارتش سایبری در قلب یکی از تبهکارترین سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی خاورمیانه که برای به ثمر رساندن پروژه‌های دلارهای نفتی کافی از خزینه ولایت مطلقه فقیه در اختیار دارد، این پدیده تاریخی (تاریخ‌نویسی به فرموده) در حال دگرگونی است. برای همه آنهایی که در راه آزادی ایران فعالیت می‌کنند، به خصوص کسانی که قربانی این سیستم امنیتی تبهکار بوده یا هم اکنون با تشکیل ارتش سایبری در معرض خطرات لحظه‌ای آن هستند، توجه به این پدیده در حال دگرگونی بسیار حیاتی است.

نکته اول

در همین راستا، کاری که در رادیو-سایت زمانه نزدیک یکسال است به شکلی "غیرعادی" در باره تاریخ انقلاب در حال تدوین و نشر است در نوع خود بی اندازه واجد اهمیت و از این رو قابل مطالعه است. این وبگاه-رادیو که به منظور تقویت دموکراسی و حقوق بشر از بودجه دولت هلند بهره‌مند است در این مدت به تریبونی اختصاصی برای "تاریخ‌نگاری‌های" گاه ملال آور و بیش از حد قصه نویسانه شخصی "مجازی" به نام "سحاب سپهری" در باره تاریخ انقلاب تبدیل شده است. بخش بزرگی از وقت و فرصت این سایت زمانه که دارای فضای محدودی است به قصه‌های دائره‌المعارفی و البته بدون رفرنس‌دهی‌های معمول و البته ناشیانه تر از خود نوشته‌ها، کامنت‌های گروهی و تیمی به سبک ارتش سایبری، در باره ابوالحسن بنی صدر اختصاص داده شده است. بی اغراق هسته مرکزی همه مقالات وی مقصر دانستن بنی‌صدر است، بدین معنا که وی، بیش از هر شخصیت دیگر انقلابی، نه تنها در تمام مصیبت‌های سالهای اول انقلاب و دوران حضورش در ایران بلکه بعد از آن و در دوران تبعید نیز عامل بدبختی‌های ملت ایران است. البته در برابر، وی در این مقالات با احترام و دقت خاصی از شأن قدسی و دینی آیت الله خمینی و یاران روحانی اش مانند آقای بهشتی و رفسنجانی یاد می‌کند، تا نکند خواننده متوجه شود که خود آقای خمینی و یاران اسلام فقهاتی مقصر اصلی بوده اند.

نکته دوم

شخص موسوم به سحاب سپهری در تاریخ ۲۱ مرداد علاوه بر انتشار سلسله رسالات داستان پردازانه چند ماهه‌اشان تحت عنوان "ویژه نامه" در باره سالهای نخستین انقلاب که بر اثر لطف استثنایی تحریریه زمانه، بخش قابل ملاحظه‌ای از صفحه اول سایت را توأم با عکس و اسکنهای مخصوص برای هفته‌ها اشغال می‌کند، از فرصت سالگرد قتل وحشیانه مرحوم شاپور بختیار نیز استفاده می‌کند و مقاله دیگری نیز از او در همان صفحه اول در باره جریان دیدار مرحوم بختیار با آقای خمینی تحت عنوان "ملاقاتی که در پاریس صورت نگرفت" نشر یافته است. نشر دو مقاله مطول از یک نویسنده در یک روز کار جالبی بود.

من هدم نقد شخصی سپهری نیست زیرا آنچه که در آن تردیدی نیست این است که نام نویسنده واقعی نیست. بنابراین ما در اینجا با "شخص معینی" سروکار نداریم و حقیقتاً گفتگو با کسی که پشت پرده نهان است و حاضر نیست خود را به مخاطبش نشان دهد نه آسان است و نه اخلاقی، اما از آنجا که من خودم در متن بسیاری از وقایع آن دوران بوده‌ام و به شهود می‌بینم این رشته از مقالات نه تنها به لحاظ روشی به شدت مخدوش بوده و گاه نشاندهنده کمترین میزان از اخلاق تحقیق در آنها دیده می‌شود، بلکه به عنوان یک باورمند به دین حق، عدم شهادت بر آنچه را که حق می‌دانم گناه و کاری غیر اخلاقی می‌دانم و لازم می‌دانم در پیوند با آخرین مقاله وی نکاتی چند را یادآور شوم.

به هر حال وی علیرغم درازنویسی و قصه پردازی‌هایی که مرا به یاد آثار نویسندگان برنامه‌های هویت و نیمه پنهان در کیهان تهران می‌اندازد، یک‌تاز بیشتر ندارد و آن این است که جای پای اندیشه دینی توحیدگرایانه و عمل انقلابی بنی‌صدر، بیش از هرکس دیگر، در یکایک تحولات بعد از انقلاب دیده می‌شود. وی به زعم خویش می‌خواهد از بنی‌صدر شالوده زدایی اخلاقی کند به گونه‌ای که هم اندیشه و هم عمل بنی‌صدر در سالهای منتهی به انقلاب و دوران ریاست جمهوری‌اشان چنان مشوش جلوه کند تا کسی باور نکند که منازعه میان آقای خمینی و بنی‌صدر، همانگونه که هاشمی رفسنجانی در پاسخ به محمد مجتهد شبستری در سال ۶۰ اعتراف کرده است (رک به مقدمه کتاب نقدی بر قرائت رسمی از دین)، منازعه بر سر دو اسلام بوده است؛ یکی اسلام فقه‌ای خشونت‌زا و تک‌صدایی و دیگری اسلام آزادی‌پلورال.

نکته سوم

اینکه چرا شخص موسوم به سپهری که فقط تا این اندازه معلوم است که، به قول خودش در پاسخ یکی از کامنت‌گزاران، در خیابان پاسداران در تهران اقامت دارد، با وجودی که در تمام این مقالات به شدت مواظب است به شان مقام ولایت آقای خمینی و روحانیانی چون آقای بهشتی کوچکترین خدشه‌ای وارد نیاید، حاضر نیست خود را کامل معرفی کند، حقیقتاً جای تعجب دارد. اما واقعاً ترس از آشکارشدن کدام حقیقت است که با اینگونه پنهان‌کاری مواجه هستیم؟ تا آنجا که من می‌بینم نوشته‌های وی هیچ تعارضی با قرائت نظام ولایی ندارد و کمترین نقدی نیز بر مقام عظمای ولی فقیه اول و بعدی در آنها نیست، پس با این وجود چرا باید با عنوان مجازی نوشته شوند؟

از دید من، نوع ادبیات و شیوه‌های استدلال و استناد به کار رفته در این سلسله نوشتارها بسیار شبیه رسالات منتشر شده از ارگانهای امنیتی جمهوری اسلامی است. بنا بر تجربه شخصی‌ام از سالهای زندان در نظام ولایت فقیه که در دو جلد منتشر شده اند، و بر اثر مطالعه و بازخوانی پیوسته آثار گروه‌هایی از بازجویان اهل مطالعه رژیم که به عنوان پژوهشگر در مراکز اسناد انقلاب اسلامی مشغول خدمتند، به خصوص کسانی مثل آقای عباس سلیمی نوین که برخی آثار خود مرا با سبکی فوق‌العاده شبیه سبک نوشتارهای صاحب سپهری نقد و منتشر کرده اند، تا حد زیادی احتمال می‌دهم که خاستگاه این داستانهای "ویژه شده" نه آزادی و رهایی ایران از بند خودگامگی و فریب و سلطه فقیهان است بلکه در قلب دستگاه ضد اطلاعات رژیم ولایت مطلقه قرار دارد.

نکته چهارم

هر متنی بر اساس اهدافی تنظیم و نشر می‌یابد. متن هر قدر طویل و ادامه دار و پروژه وار باشد، راه برای کشف این اهداف آسانتر می‌شود، همچنانکه می‌توان به سادگی متنهای مشابه را هم با همدیگر مقایسه کرد و به نقاط مشترک محتوایی و شکلی آنها پی برد. متنهای ایدئولوژیک چون دغدغه قدرت دارند، از همه متنهای دیگر ضدونقیض بیشتری دارند. با مقایسه ادبی و روش شناختی ویژه‌نامه‌های آقای سپهری که به قول خودشان از تهران ارسال می‌شوند و آثاری که از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی تحت ریاست روح الله حسینیان و جمعی از دانشجویان دانشگاه امام صادق تحت عنوان تاریخ انقلاب و به خصوص در چند سال اخیر در هر مناسبتی در باره آقای بنی‌صدر منتشر می‌کنند، می‌توان شباهتهای زیر را کشف کرد:

الف- مخدوش کردن وقایع تاریخی به روش مزوج کردن راست و دروغ به گونه‌ای که حقانیت نظام ولایت فقیه و حکومت مبتنی بر میراث فقهی و کلامی و فلسفی آقای خمینی، یا به قول هرگز تغییر نیافته آقای سپهری "آیت الله" خمینی، از آن نتیجه‌گیری شود؛

ب- متعارض و دشمن یکدیگر نشان دادن نیروهای ملی و مصدقی؛

ج- جنایات آقای خمینی و دستیارانش در لباس تاریخ‌نگاری به سبک بسیار جدید و ابداعی غسل تعمید داده شده، و سپس به گردن دیگران انداخته شده و بدین گونه راه برای این استدلال گمراه‌کننده که مستبدان فقیه حداکثر عامل جزیی و فرعی از مصیبت‌های مردم ایران در سی ساله اخیر بوده اند باز شود؛

د- محو یا در صورت عدم امکان، تضعیف تجربه تاریخی ملیون و نیروهای سکولار ایرانی به عنوان سرمایه فکری برای ساختن فردای آزادی و حقوق‌مداری؛

ه- قدرت دوست و قدرت طلب نشان دادن همه نیروهای دخیل در عرصه عمومی به طور یکسان، به این هدف که جامعه باور کند که راهی جز تمکین به قدرت موجود نیست زیرا که روحانیون هنوز خیرالموجودین اند؛

و- از بین بردن هر نوع امکان آلترناتیو و نیروی جانشین در برابر ولایت فقیه در ادامه این مقاله و به استناد آخرین نوشتار شخص موسوم به سپهری می‌کوشم این نظرم را تبیین کنم.

نکته پنجم

برگردیم به مقاله اخیر آقای سپهری. وی در این مقاله با اقتباس از سبک معهود نقدنویسان به فرموده، به خواننده تلقین می‌کند که سخنان جامع، بیطرفانه و بی‌حب و بغض نگاشته شده است. وی نخست به سبک ناشیانه‌ای از پیشینه من تعریف کرده است. اما در این تعریف کردن چند نکته نادرست را هم در میان نوشته آورده است. وی می‌نویسد؛

"محمد جعفری برای مدتی سردبیر و مسئول روزنامه «انقلاب اسلامی» بود که ابوالحسن بنی‌صدر صاحب امتیاز آن بود. رابطه دوستانه بین جعفری و بنی‌صدر به بیشتر از یک دهه قبل از انقلاب می‌رسد و هنوز ادامه یافته است. در ضمن آقای بنی‌صدر کتاب «پاریس و تحول انقلاب» را قبل از چاپ مطالعه کرده و خود بر آن مقدمه‌ای نوشته است".

در همین فراز، وی به شیوه معهود آمیزش آگاهانه درست و نادرست، سه مطلب را به صورت غلط ارائه داده است. بدین قرار که اولاً؛ همه کسانی که حتی یک شماره روزنامه انقلاب اسلامی و شناسنامه اش را که بنابر قانون در هر شماره روزنامه طبع می‌شد دیده باشند می‌دانند که در دوران ریاست جمهوری بنی‌صدر، سردبیر روزنامه آقای سید جمال الدین موسوی بود و اینجانب مدیر مسئول روزنامه بودم. ثانیاً؛ هم نسخه الکترونیکی و هم طبع شده کتاب "پاریس و تحول انقلاب" موجود و برای همه قابل دسترسی است و این هم درست است که آقای بنی‌صدر کتاب را قبل از چاپ مطالعه کرده است. اما بنی‌صدر هرگز مقدمه‌ای بر کتاب ننوخته است، که البته اگر نوشته بودند افتخاری برای اینجانب بود. نیازی به توضیح نیست که یکی از کارکردهای اینگونه تحریفات این است که مخاطبین آقای سپهری باور کنند که هر چه در کتاب جعفری آمده مورد قبول بنی‌صدر هم بوده است. غافل از اینکه بنی‌صدر هرچند اهل بحث و گفتگوی باز و همه‌جانبه با هر مخالفی است ولی شیوه او هرگز این نبوده است که دیگران در برابرش حتی بتوانند حس کنند او قصد دارد نظر خودش را تحمیل کند. او حق دوستی و حق اختلاف را همزمان و با هم پاس می‌دارد و این دو را از حقوق انسان می‌داند و کسانی که از نزدیک با او کار کرده‌اند تصدیق خواهند کرد که با وی تا سرحد منازعه می‌توان اختلاف نظر داشت بدون اینکه کمترین خدشه‌ای بر روابط دوستانه وارد آید. رابطه من و آثارم با آقای بنی‌صدر اینگونه بوده و همچنان هست. ما ضمن دوستی و همکاری در موارد بسیاری بر باورها و نظرات متفاوت خویش پافشاری کرده‌ایم.

ثالثاً؛ آقای سپهری-نام با این خیال که مردم کمتر به اسناد و مدارک مختلف برای دستیابی به حقیقت مراجعه می‌کنند و بنابراین به مجرد اینکه کسی به سبک فوق، نقل قولی را از کتاب دوست بنی‌صدر آورد، از او می‌پذیرند آورده است: "بنی‌صدر، در رقابت با یزدی (!)، عضو دیگر گروه سه نفره که به خط سیاسی بازرگان نزدیک بود، زمینه‌ای شد که ملاقات برنامهریزی شده بین آیت‌الله خمینی و شاپور بختیار در پاریس به هم بخورد و در نهایت برنامه این ملاقات مهم در پاریس لغو شود".

سپهری-نام در اینجا مرتکب چند تحریف می‌شود که اگر ادعای مکرر خود او را مبنی بر مرور حداکثر منابع و مآخذ راجع به بنی‌صدر و سالهای اول انقلاب بپذیریم، باید بگوییم وی آگاهانه و با غرض دست به تحریف زده است. زیرا، اولاً در دید کلی من و بنابر کل متن کتاب اینجانب، در این موضوع بحث برسر رقابت به این و آن کس نبود، بلکه بحث بر سر پیروزی و یا شکست انقلاب بود. و من در این کتاب و دیگر آثارم بارها توجه داده‌ام که آقای بنی‌صدر، به عنوان یکی از نمونه‌های نادر اخلاق عالی‌ه سیاسی، و با شفافیتی باورنکردنی در رفتارهای سیاسی اش که گاه از سوی برخی دوستانش به عنوان سادگی بیش از حد نقد می‌شد، هرگز در فکر زدوبند به سبک سیاسیون نبود. او در آن زمان بدون اطلاع از طراحی دیگران کوشش می‌کرد که نگذارد انقلاب شکست بخورد زیرا به زعم

وی در صورتی که اگر آقای خمینی به عنوان رهبر انقلاب آقای بختیار را در سمت نخست وزیری می‌پذیرفت، انقلاب شکست خورده و نظام شاهنشاهی پابرجا مانده بود. اتفاقاً با داده‌هایی که امروز موجود است، حق با بنی صدر بوده است. آقای سپهری چون اراده کرده است تقلب خود را در این مورد هر طور شده جا بیندازد، حتی این موضوع را از نظر دور داشته است که بنا به گفته دکتر یزدی و چند نفر از اطرافیان آقای خمینی، کسانی از قبل و در خود تهران طراحی کرده بودند که بختیار قبل از آنکه به پاریس آید، استعفا بدهد تا آقای خمینی او را بپذیرد، نظیر کاری که سید جلال تهرانی رئیس شورای سلطنت کرد.

آقای یزدی، هم در نامه ارسالی به روزنامه انقلاب اسلامی در سال ۵۸ و هم در کتاب "آخرین تلاشها در آخرین روزها" که در سال ۱۳۶۲ انتشار داده است این روایت را توضیح داده است. وی می‌نویسد: "تا آنجا که اینجانب در جریان بوده و می‌دانم آن بود که بختیار قبل از آنکه به حضور امام پذیرفته شود قرار بود استعفای خود را کتباً خدمت امام بفرستد و بعد در صورتی که استعفا پذیرفته می‌شد، می‌توانست خدمت امام برسد، عیناً نظیر آنچه که در مورد آقای تهرانی رئیس شورای سلطنت عمل شد." (۱) و "... در حالیکه بختیار به پاریس می‌آمد، ممکن نبود آقا را قبل از استعفا ملاقات نماید. این مسئله برای امام و تنی چند از اطرافیان ایشان در پاریس که در جریان کامل مسئله و مکالمات مکرر بین تهران و پاریس قرار داشتند روشن بود." (۲)

و سرانجام آقای دکتر یزدی در سال ۱۳۷۸ با مجله ایران فردا مصاحبه‌ای کرده است و در آن بطور صریح و آشکار گفته است که قصدش از این حرکت چه بوده است:

"مهم این بود که او بعنوان نخست وزیر با هواپیمای اختصاصی ارتشی به پاریس بیاید و در آنجا بگویم تا استعفا ندهی نمی‌پذیرند، آن وقت در واقع ما توپ را زده‌ایم تو زمین بختیار. بختیار با هواپیما آمده پاریس حالا اگر آقای خمینی را نبیند و دست خالی برگردد خیلی بد می‌شود. یا باید استعفا می‌داد و می‌آمد پیش آقای خمینی." (۳)

من در فصل هفتم کتاب پاریس و تحول انقلاب (صص ۳۴۰ تا ۳۵۳) به طور مشروح این نقشه آقای دکتر یزدی را با احتمالات عقلی آن توضیح داده‌ام و بنابراین جای سؤال است که چرا نویسنده پرکار و ویژه نامه زمانه اینها را ندیده است؟

اینجا خوب است به گواهی پروفیسور ریچارد کاتم که استاد حکومتداری در دانشگاه هاروارد بوده و در آن سالها با سیا کار می‌کرده است توجه کنیم. وی که بنابر نوع کارش یکی از افراد مطلع در باره انقلاب ایران است در باره تماسهای خود با مخالفین در تهران و پاریس و پس از تماس با آقای خمینی صریح و روشن در تاریخ ۱۱ دیماه ۵۷ به استمپل کارمند سیاسی سفارت که خلاصه آن به شرح زیر است، می‌نویسد: ۱. ابراهیم یزدی در گروه خمینی مدیر و متخصص تاکتیک است و از گردانندگان گروه خمینی است و رئیس ستاد اوست. ۲. رهبر سازمان خمینی در ایران سید محمد بهشتی و رابط اصلی با پاریس اوست. آیت الله طالقانی، آیت الله رفسنجانی و آیت الله منتظری رهبران اصلی افتخاری هستند ولی کار دست گروه بهشتی است. ۳. بازرگان رهبر افتخاری مهمی است ولی يك سازمان‌دهنده واقعی نیست. ۴. جنبش خمینی در نظر دارد در آینده بر اساس قدرت معنوی خمینی وزیر سپر او حزب سیاسی تشکیل دهد و این حزب در آینده تمام کرسی‌های مجلس را بدست خواهد آورد. ۵. فشار وارد کردن بر نهضت آزادی برای چاره اندیشیدن به توافقی با بختیار نباید به اندازه‌ای باشد که بر خط سازش‌ناپذیر خمینی غلبه کند (۴) و آیا این به تنهایی نمی‌رساند که آقای خمینی و روحانیت با آمریکا، خارج از نهضت آزادی، روابط و قرارومداری داشته‌اند؟

جای سؤال است که ریچارد کاتم که با صراحت این مطلب را بیان می‌کند، از کجا در قبل از پیروزی انقلاب و در تاریخ هفتم دیماه ۱۳۵۷ می‌دانست که با قدرت گرفتن خمینی حزب جمهوری اسلامی تشکیل خواهد شد و این حزب تمام کرسی‌های مجلس را قبضه خواهد کرد؟ آیا جز این است که بایستی وی با سران و بویژه دکتر بهشتی در ارتباط بوده باشد؟

از خلال نظرات کاتم چنین مستفاد می‌شود که آمریکایی‌ها، افراد و سازمانها فعال در انقلاب را این گونه شناسایی کرده بودند؛ قطب‌زاده را جدی نگرفته و آیت‌الله طالقانی و منتظری را بصورت يك سمبل مذهبی نگاه می‌کردند و با نهضت آزادی بصورت پلی برای انتقال قدرت از سلسله پهلوی به دستگاه

روحانیت حساب باز کرده بودند. اما روی بهشتی و حزب جمهوری اسلامی که بعداً بوجود خواهد آمد و تا آن روز کسی از وجود چنین حزبی اطلاع نداشت حساب ویژه‌ای باز کرده بودند. مرحوم بازرگان به نحو تاثرانگیزی وسیله شدن خود و نهضت آزادی توسط روحانیت قدرتمدار را این گونه بیان کرده است: "دوستان و من غافل از این بودیم که بعداً با ما چه معامله ای خواهند کرد و مرا به طور موقت برای جلب اعتماد مردم ایران و خارج و اعتبار انقلاب به عنوان نردبان قدرت در آنجا می گذارند و راه و برنامه های خودشان را گام به گام دنبال خواهند کرد. مرحوم طالقانی توصیه کرده بود نپذیرم و فرموده بود این آقایان وفا و صفا نخواهند داشت ولی دوستان و خود من در چنان اوضاع و احوال وظیفه شرعی و ملی خودمان می دانستیم که شانه از زیر بار مسئولیت خالی نکنیم." (۵)

نکته ششم

از همه ادعاها و ناراست‌های جناب سپهری-نام در باره کارنامه آقای بنی‌صدر که بگذریم، این ادعای وی از همه جالبتر است که از عوامل توفان انقلاب و متلاشی شدن ارتش پس از پیروزی انقلاب و زمینه سازی برای حمله صدام نیز همین کاری است که به زعم وی آقای بنی صدر در پاریس در خصوص بختیار مرتکب شده است. این ادعا که متلاشی شدن و یا نشدن ارتش هم به بنی‌صدر و آمدن بختیار به پاریس مربوط است از عجیب‌ترین نتیجه‌گیری‌های تاریخی است که من تاکنون دیده ام. این افاضات ظاهراً تنها از قلم و زبان تاریخ‌نگاران بفرموده خیابان پاسداران برمی آید. خوب است یکبار دیگر این ادعای فوق العاده ویژه وی را مرور کنیم. وی می‌نویسد:

"در نیمه شب قبل از ۲۲ بهمن ۵۷ با کودتای واحدهای زرهی لشکر گارد آغاز شد. ولی این ستون زرهی با درگیری شدید و خونین در امتداد خیابان تهران نو و زیر گذر میدان فوزیه روبه‌رو شد. قبل از ظهر روز ۲۲ بهمن طوفان در ادامه گسترش خود سراسر شهر تهران را فرا گرفت. تمامی واحدهای نظامی مستقر در شهر تهران در طول روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ طی یک قیام خونین خلع سلاح شدند. در روز ۲۲ بهمن تعداد زیادی کشته و زخمی شدند. به این ترتیب تغییر در نظام سیاسی ایران نه از طریق انتخابات یا رفراندوم، بلکه از طریق یک قیام خونین صورت گرفت. خلع سلاح ارتش در روز ۲۲ بهمن و تبعات آن سبب از هم پاشیدگی ارتش شد که این موضوع خود یکی از عامل‌هایی شد که زمینه حمله عراق به ایران در روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ را فراهم آورد."

نویسنده با شگرد ویژه ای که خاص این قبیل نوشته‌های بفرموده است با الصاق صفحه اول روزنامه کیهان ۱۹ بهمن ۵۷ که حاوی تیتر بزرگ مذاکره سه جانبه است آورده است: "کیهان روز ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ در بالای صفحه اول خبر مذاکرات سه‌جانبه بین بازرگان، بختیار و ارتش در آینده نزدیک را چاپ کرد. مذاکره‌ای که قرار بود در هفته بعد از ۱۹ بهمن صورت گیرد، ولی هیچ‌گاه انجام نشد." نویسنده نیک می‌داند که مذاکرات با ارتش و جلب توافق ارتش با انقلاب و مهندس بازرگان نخست وزیر دولت انقلاب منصوب از طرف رهبر انقلاب قبلاً صورت گرفته بود و موافق اسناد موجود، بحث بازرگان و ارتش با بختیار، جلب توافق بختیار به استعفای بدون قید و شرط بود و نه چیز دیگر که عملاً با روشی که بختیار در پیش گرفته بود حاصل نشد. و الا بازرگان که جای خود دارد، وقتی بختیار بدون توافق سران جبهه ملی نخست وزیری شاه را پذیرفت و به اتفاق آراء، منهای یک رأی، حکم به اخراج وی از جبهه ملی دادند و طردش را بوسیله اعلامیه اعلام کردند، (۶) حتی حتی یک نفر از افراد سرشناس ملیون حاضر به همکاری با او نشد. زیرا جبهه ملی عمل بختیار را لطمه جبران ناپذیری به نیروهای سیاسی غیر مذهبی و ملی و غیر روحانی تلقی کرد. (۷)

اگر نویسنده تاریخ‌دان است و نه پروژّه دار، اسناد و مدارک فراوان است که نشان می‌دهد مرحوم بازرگان و شورای انقلاب مدتها قبل از ۲۲ بهمن با سران نظامی و ژنرال‌هایر بدون اطلاع شاه و بختیار در تماس بوده و قرارومدارهائی گذاشته شده بود که شورای عالی نظامی اعلامیه مبنی بر عدم دخالت نظامیان و درگیر نشدن با مردم را در ۲۰ بهمن اعلان کند و این مورد موافقت طرفین قرار گرفته بود ولی کسانی مانع اعلان آن شده بودند.

مرحوم بازرگان در نامه ای به روزنامه اطلاعات که در شماره یکشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۵۸ منتشر شده است، نکات فوق را متذکر شده و البته آنچه را که اتفاق افتاد به فال نیک گرفته است. قسمتی از آن نامه به شرح زیر است:

"...در اوایل بهمن ۵۷ جلسه سری سه نفری با شرکت یکی از آقایان روحانیون شورای انقلاب، مهندس بازرگان و سفیر آمریکا تشکیل گردید. موضوع برگزاری رفراندوم جهت تبدیل مشروطه سلطنتی به جمهوری اسلامی مورد بحث قرار گرفت، نظر سفیر این بود که رفراندوم را وزارت کشور یعنی دولت بختیار انجام دهد تا محظوری از نظر اصول دیپلماسی و حقوق بین المللی برای آنها پیش نیاید در حالی که دو نفر دیگر عقیده داشتند که رفراندومی که دولت اعلام نماید ملت در آن شرکت نخواهند کرد بنابر این بهتر است اینکار در مساجد و مدارس انجام شود و دولت نظارت نماید مگر آنکه وزیر کشور و دولت مورد انتخاب و اعتماد رهبری باشد. به موازات ارتباط سفیر آمریکا با ارتباطی که اینجانب از طریق یکی از کارمندان فارسی دان امور بازرگانی با سفیر شوروی برقرار کرده بودم جواب مثبت شناسایی دولت شوروی را از دولت احتمالی جمهوری اسلامی در روز ۱۴ بهمن دریافت کرده و نیز یکی از سفرای اروپای غربی یک ماه قبل از ورود امام به ایران به ملاقات اینجانب آمده دست دوستی و وعده همکاری می داد. همچنین بعد از ظهر ۱۵ بهمن ملاقات و مذاکرات یکساعته ای در زمینه روابط آینده با سفیر کبیر دولت دیگری از اروپای غربی داشتم. بدون آنکه او بداند قرار است بعد از ظهر از طرف امام بعنوان نخست وزیر مأمور تشکیل اولین دولت جمهوری اسلامی به مردم ایران و دنیا معرفی گردم. شورای عالی دفاع در تاریخ ۲۰ بهمن (یعنی دو روز مانده به سقوط رژیم) اعلامیه ای منتشر ساخت که از آن پس ارتش ایران با ملت درگیری و رویارویی نخواهد داشت. این تصمیم که بدنبال جریانها و مذاکرات اتخاذ شده بود موفقیت بزرگی برای ملت و راهگشای امیدی برای آینده نزدیک محسوب می شد. البته جز خدا کسی خبر از غیب ندارد، آنچه پیش آمد شاید مصداق «الخیر فی ما وقع» بوده باشد. المرء یدبر و الله یقدر. ولی چه کسی می داند اگر کار به آن ترتیب و تدریج نیز پیش می رفت و ارتش و نیروهای انتظامی متلاشی نشده به تسخیر ملت در می آمد عواقب امر محکمتر سالمتر از آب در نمی آید. بعنوان شاهد که از غیب برسد بد نیست نقل روایت از سند زنده که بقلم حریف اصلی داستان یعنی محمد رضا شاه مخلوع آمده و خاطرات خود را اخیراً در کتابی در آمریکا منتشر ساخته بنماییم. مجله اکسپرس قسمتی از این خاطرات را تحت عنوان آمریکایی ها مرا مثل موش مرده از ایران بیرون انداختند ترجمه کرده است ... به شرح خبری که تیمسار قره باغی رئیس ستاد ارتش از مسافرت ژنرال هایزر رئیس مستشاری آمریکا و قصد ملاقات بی اجازه وی با مهندس بازرگان نقل کرده می پردازد که شاه را بسیار ناراحت کرده است این می رساند که مبارزین تا چه اندازه نظر خود را به آمریکا قبولانده بودند که آنها ناچار شاه را کنار گذاشته و مجبور به مذاکره با رهبران و افراد مورد اعتماد امام و امت شدند." (۸)

البته این نکته قابل توجه است که ارتش آن طوری که نویسنده ویژه نامه معترض شده است متلاشی نشد، که اگر شده بود، بختیار و صدام در همان آغاز حمله همه جانبه ۳۱ شهریور ۵۹ در عرض چند روز کشور را گرفته بودند. اتفاقاً این همان ارتش بود که با فرماندهی آقای بنی صدر مانع سقوط کشور گردید. چقدر مایه تاسف است که سپهری-نام برای رسیدن به هدف ویژه نامه اش به خاطرات خلبانان و ناخدایان و ارتشیان سلحشوری که در آن روزهای آتش و خون در کنار بنی صدر شاهنامه خوان به دفاع قهرمانانه از وطن برخاستند نیز اندک توجهی نمی کند تا بیابد که این آقای بنی صدر بود که ارتش را احیا کرد یا "آیت الله" خمینی؟

ناگفته نماند که حزب جمهوری اسلامی به رهبری آقای بهشتی که به قول خودش در صدد ایجاد دیکتاتوری صلحا بود، طرحی برای انحلال ارتش را در شورای انقلاب در زمانی که رئیس جمهور بنی صدر در خوزستان به سر می برد، مطرح می کند که مرحوم مهندس بازرگان مانع شده و می گوید: اگر می خواهید سر رئیس جمهور را ببرید، اقلماً صبر کنید تا خودش هم باشد. و بعد هم همین روحانیان قدرتمدار با جسارت تمام گفتند که اگر نصف ایران برود بهتر است که بنی صدر در جنگ پیروز بشود. این اواخر آقای شمخانی در مصاحبه ای، ابراز این سخن بس ناجوانمردانه قدرتمداران روحانی در حق ملت ایران را تایید کرد. آنانی به تضعیف همه جانبه ارتش برآمدند که سرانش را اعدام کردند، فلاحی و فکوری را کشتند و سرانجام ارتش را به زانده ای از سپاه پاسداران که هم اکنون مانند مار غاشیه بر کل کشور تنیده شده است و ستون فقرات تداوم استبداد نظام فرعونیت فقیه است، تبدیل کردند.

نتیجه گیری

موضوعی مانند معاملات ارتش و شورای انقلاب که به نقل از شادروان بازرگان در جریان آن قرار گرفتیم و نیز مساله ای به نام ضربه به ارتش را که سپهری-نام به طرز ناشیانه ای به کارنامه بنی صدر مربوط می داند نشانگر ماهیت ویژه نامه زمانه است. موضوع نقش بنی صدر در ضربه به ارتش و زمینه سازی برای حمله صدام از همه ادعاهای دیگر مضحکتر است؛ ارتش که ستون امید بنی صدر در برابر سلطه فقیهان بود و فراوان اسناد و مدارک در باره ارتباط معنوی سران ارتش با رئیس جمهور برای مبارزه با حکومت قرون وسطایی روحانیت وجود دارد را جناب سپهری با یک جهش تاریخی از وقایع سال سال ۵۷ به پاییز ۵۹ و شروع جنگ زیرکانه کوشش می کند و اروونه جلوه بدهد. حال خود باید حدیث مفصل از این ویژه نامه نویسی خواند.

۱۴ شهریور ۱۳۹۰ محمد جعفری

mbarzavand@yahoo.com

* دانستن همه جزئیات آن چیزهایی که به نوعی متعلق به عرصه عمومی اند از جمله تاریخ انقلاب و شخصیت های آن، حقی همگانی است. مقاله حاضر نیز با همین تلقی از حقوق انسان و مطابق رسم و عرف رسانه های آزاد، در پاسخ به نوشته ای از مجموعه آثار داستانی سحاب سپهری که روایتش از انقلاب همان روایت مطلوب نظام ولایی است برای اولین بار به رادیو-سایت زمانه ارسال شد. از آنجا که نویسنده با تحریف نوشته های خود اینجانب، یک رشته اطلاعات ناراست را با راست در آمیخته بود، از مدیران مسئول سایت-رادیوی زمانه خواهش کردم جوابیه مرا نیز در همان ستون نشر دهند. قصدم دفاع از شخص بنی صدر نبود زیرا به گواه آثارم هر جا نقدی بوده است بی هیچ ملاحظه ای نسبت به دوستی و همکاری بیان کرده ام. اما جالب اینجاست که گردانندگان سایت زمانه که با گشاده دستی ویژه ای نزدیک یکسال است بخش عمده ای از صفحه اول سایت خود را به نشر رسالات ویژه شده شخص موسوم به سحاب سپهری اختصاص داده اند، ضمن اعتراف به اینکه سحاب سپهری نام مستعار است، در ابتدا خواهان حذف بخش های انتقادی پاسخ من شدند. به احترام آنها من دو بار دیگر نوشته را اصلاح کردم ولی هرگز اجازه نشر در زمانه را نیافت. جالب اینجاست که برای فراز از نشر جوابیه، زمانه در آخرین پاسخ خود مرا دعوت می کند مقالاتی در نقد ادبیات زندان بنویسم تا در بخش فرهنگ منتشر کنند. هر چند حدس قوی می زنم آن دسته از همکاران زمانه که واقعا از این نوع "ویژه نامه های ارسالی از تهران به قلم افرادی مجازی" بی اطلاعند، خود در باره وضعیت زمانه به شک و تردید جدی خواهند افتاد، ولی پرسشی که ذهن مرا عمیقا به خود مشغول کرده است این است که چطور شده است که "برخی" از گردانندگان و مدیران رادیو-سایت زمانه که علی الاصول باید در مسیر روشنگری برای دموکراسی و احیای حقوق بشر و کرامت انسانی باشند، در خدمت پروژه سحاب سپهری قرار گرفته اند؟ کدام منبع پر قدرت پشت این نامه های ویژه است که رادیو زمانه ای سکولار امستردام نشین را هم تسلیم اراده خود کرده است آنچنان که چندین ماه است بدون وقفه بخش بزرگی از وقت و فرصت سایت خود را به قصه های دائرةالمعارفی و البته بدون رفرنس دهی های معمول شخص موسوم به سحاب سپهری و ناشیانه تر از خود نوشته ها، کامنت های گروهی و تیمی ارتش سایبریدر باره ابوالحسن بنی صدر اختصاص داده است؟ پاسخ این پرسش را هنوز نمی دانم. و البته هرگز قصد متهم کردن زمانه را هم ندارم زیرا می دانم نهادهای اطلاعاتی با امکانات مالی بیشماری که دارند تا چه میزان می توانند انسانهای صادق دست اندرکار رسانه های آزاد و چندصدایی را که اهل مدارا نیز هستند دور بزنند.

منابع

- ۱- پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد، محمد جعفری، ص ۳۴۴؛ به نقل از آخرین تلاشها در آخرین روزها، دکتر یزدی، ص ۲۴۰
- ۲- پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد، محمد جعفری، ص ۳۴۴؛ به نقل از آخرین تلاشها در آخرین روزها، دکتر یزدی، ص ۱۵۵.
- ۳- پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد، محمد جعفری، ص ۳۵۲؛ به نقل از مجله ایران فردا، سال هفتم، شماره ۵۲، فروردین ۱۳۷۸، پشت صحنه انقلاب در پاریس، قسمت آخر، گفتگو با دکتر ابراهیم یزدی، ص ۱۵.
- ۴- پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد، ص ۲۲۷ برای مشروح آن به همین سند، صص ۲۲۵- ۲۲۷ مراجعه شود؛ به نقل از احزاب سیاسی در ایران، مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، شماره ۳، صص ۲۴۴-۲۴۱.
- ۵- سقوط دولت بازرگان، به کوشش: دکتر غلامعلی صاریان مهندس فرامرز معتمد دزفولی، چاپ دوم ۱۳۸۳، پشت جلد از سخنرانی مهندس بازرگان مورخ ۶۰/۱۱/۲۲.
- ۶- امید ها و ناامیدی ها، خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی، ص ۳۱۲.
- ۷- همان سند، ۳۱۳.
- ۸- گروگانگیری و جانشینان انقلاب، محمد جعفری، ص ۱۹۲ و ۱۹۳، به نقل اطلاعات، پنجشنبه ۱۸ بهمن ۱۳۵۸، شماره ۱۶۰۶۹، ص ۲۰۷.